





الاکبر عند الله کم من نفوس لعلوا الى الله ودخلوا في ظل كلمة الله واستشهدوا في الآفاق كهذا الاستخار لعلوا ثم عندما اشتد الامتحان وعظم الأفتان سرت اقدامهم عن الصراط وجسوا من الأقرار الى الأكارم وارتدوا من الحب والرفق الى الشد الغاق فظهرت قوة الامتحان الذي يفرغ منه الأمكان .

ان يهوا الأسخر بطلی كان اعظم الحارین ویدخل المسیح فطن ان المسیح سادت عولطفه علی پطرس الحاروی واما قال له انت پطرس علی هذا القصر ابی کمنیتی فان هذا الخطاب والتخصیص لپطرس تاثيراً اورث حسداً في قلب یهوا ولأجل هذا امض بعدما قبل واکرم بعدما اقر وافض بعدما لعب حقاً صابراً لصلبة لك السيد اللیل والنزلین وهذا ماقبة للسد الذی هو اعظم سبب لارتداد البشرین للصراط المستقیم ونبی هذا قدمت وسمیتم فی هذا الامر العظيم ولكن لا بأس فی هذا لأنه هو السبب لظهور نبوت الآخرین وقيام النفوس الآتية الراخحة كالجلال الریسات علی حیا النیرالمین وانك انت بلقی

آما الرحمن بامتن یثبتن علی حبالها اذا اشتد الامتحان ولأفتان كان الزوابع والأباج ترفرفهم السحاب ثم بأقی الربیع بالنظر البديع ویزین التوکل والسکون بالراحین والودع کالینق وتترنم الطیور بالمان السور علی غصون الأشجار وخطب باحسن الأنعام علی نواب الأفتان بأبیع الأمان فسوف نری ان الأمان قد وایان الملکوت قد خفت ونجات الله قد تشرق وینور الملکوت قد نزلت وعلاکة السماء قد اریت ویدع القدس قد نزلت علی تک الآفاق فترین المیزانین والمیزان لکات خابین وخابیات وخاسرین وخاسرات وهذا امر عظم من رب الآیات وانک انت طریک لک نشوتک علی امر الله ورسولک علی بیان الله وان ابتهد الی الله ان یطینک روحاً حیاتاً ودما مکروباً وحبیبک وقریباً من نضرة علی شجرة الحیاة حتی تخدی آما الرحمن بالروح والرفقان ویکرم الکریم بؤتیک علی خدمته فی کرمه العظیم وبعینک واسطة لبشر روح الأقاد و الأفتاق بیری آما الرحمن وینفع بصیرتک بنور العرفان وینفع للنیات ویدلها بالحنان ان ربک مغفور رحیم وذو فضل عظیم وعلیک التوبة والانتباه

ع ع

بعضی از بیانات مبارک و مسلمات

امریالک امر الهمات ولی انزه جهت آفات آنرا احاطه کرده است جمیع ملل آفاق مهاجم بر آمدند . . . . . مقصد اینجاست که امریالک را خطر از هر جهت احاطه کرده است جمال مبارک را تربیت فرمود و با انواع غایبات و الطاف احاطه نمود تا در چنین روزی مسیح امر اورا از احوال عالم الفضا غایب نموده هر کلام بقدر امکان سعی و جود نماید تا این امر را بشناسد مابقی محض ماند و خلق در این بیان حیرت نهند والا والله الذی کلامه لا هو محو میشود اثری باقی نماند جمیع این نجات و سرگونیها بعد می رود و حق از حضرت رسول پرسیدند

که آیا حاله که در میان عرب ظاهر شد معرهم را و موتیکه پیغمبر بود ؟ جواب دادند که پیغمبر بزرگ بود ولی بعد از او بیرون از مقام بر خدمت نمودند خواهرش شد " حاله هم اگرهاها محافظه نمایم جانفشان کنیم و نگرشتر نمایم نباشیم منقطع و نخبه نباشیم فداسکری کنیم خوارش میشود علی المصرون بعد ازین و اگر چنین ایام مکرریم کی کشش نمایم بهر من اول در حق خودم و ما کنیم بعد در حق شما که جمیع شما در حضور و حمایت او باشید خادم امر او باشید نامر

امروا باشید فدای امر او باشید شب و روز بگوئیم و بگوئیم تا هر یک بقدر امکان وقوع خود امر مبارک را هیانت کنیم الحمد لله کل دخل غایت و الطمان او بودید الحمد لله شما هاله از بیان جمیع عالم آنها بگرد و در سخن اعظم در حیا او بودید اگر در حقیقت صد هزار فکر نمایم از عهد مکر او بر نیایم این دنیا بیخ روز است میکنم ببینید ماها افتاد و در نظر بودیم که در این جیس شدیم حاله که چهار نفر بیشتر نماند است ماها هم میروم . . . . .

تاییدات الهی با اقصین نیست

چون بعضی اشرف انوار شمس حقیقت را از آفاق امریک دیده اند میال آن آن افتادند که فتنی بآن صفحات برزستند بلکه بتوانند دستهای را با طرف خود جمع نمایند ولی سخت بی فایده میکشند زیرا تا بیعت الریه با چنین اشخاص نه عوذ و غایت جمال مبارک میسر و جمیع این اشکالات انبیان خدا صبره ما توکل با و داریم . . . . .

عداوت و نوع است

عداوت دو نوع است یک عداوت دینی و یک عداوت شخصی نفس مسلم که دشمنی و حق و دستان دارد از نوعی عداوت دینی است که نمیتواند که این عداوت سبب فقر یا بد بنگاه حضرت اصبحت میشود ولی ناقضین این امر نیستند اینها عداوت شخصی دارند بهر کسی که چه از جنس خود می گوید چرا دروغ گفتی چرا جانت کردی ؟ میرود ناقض میشود و با اگر بگویم بامک الله خوریکه کردی سرور میگردد خود ناقضین میماند چه که اندر آنها پرشید این فتنه سیکه از صراط منحرف میشوند هر قدر انسان با آنها خوشتر شود و چشم پوشی و غیر سماح کند بیشتر سبقت و جان آنها بیشتر اگر شخصی کمال دوستی و محبت با آنها از آنرا کند چیزی وقوع دارد که من بگویم بسیار خوب مر جبانو بکار کردی بعضی نفوس چنین میدانند که از برای این خلق شده اند که جان و مال زهر شود و تمام خدمت در سبیل جمال مبارک نمانند و همچنین اشخاصی پیدا میشوند که کان میمانند که شهادت حضور علی و شهادت اعیان الهی و جمیع اینها در بلا یا مصائب و در این عداوت این بوده است که با آنها خوشتر بگذرد جمیع اینها مقدمه بوده است که او کف کند خوش گذرد نامد و اگر بگویم خیر جان من چنین نیست ناقض میشود از همه بلا یا مصائب و من با چشم و ابروی شما نبوده است چه قدر غافل است چه قدر ظلم است که انسان این همه خدمات و سزاها را بجا مبارک از برای من هر روز خورد نماید عرض اینکه شب و روز بگوئید فکر کنید که این شهدا چه طور جانفشانی نمودند چگونه در سبیل غل و زنجیر تحمل میفرمودند جمال مبارک چه صفا کشید حضرت احوال چه شگفتا دید حضرت قدری در حق طوری که که شد جانب الیبت چگونه بریزد شد سلطان الشهداء بطور جانفشانی حال انشاء الله اعلی ما کون من هم بریزد خوار آنها باشم . . . . .

شب و روز بگوئید

شب و روز بگوئید تا علم بیانات چنانچه باید و شاید در آن آفاق موج زند زیرا انهم بقوه یثاق نوریا حضرت آیند بروج یثاق زنده شوند بند آیت یثاق حرکت آیند و لایموت و لایموت شوند جسمی بی جان گردند و زجایی و سراج شوق

توجه کلن باید بنقطه واحد باشد

تخت باختر . . . و رفیق که دگر حبیب الله خدا بخش و قاسمیر از حضرت الله خان ما دون بسفر او باشند بعضی از قوای شان مبارک بر او آنها این بود :-

این خرد باید بود و نهایت الهی بجزه نماید و جهت شایسته نهایت سعادت  
باشد بگوید حال با این شایسته را بر این گرفته تا ترقیه کل نقطه واحد باشد  
اگر چنین بود تا حال هرگز در میان بهایان تکمیل شده بود ما کار عیبی  
ندیم ما میخواهم حصص حضرت امرالله را محفوظ کنیم شایسته یک بعد از حضرت  
سیح چه قدر برف و مذاهبط هر شد حال با این که نقطه را بین  
نموده اند که دیگر اختلافی در میان نماند . . .

این مسائل مثل کف و ریاضت هم میگردند

در بیان انواع اشتکالات که در اتفاق افتاده و بقیته مینماید . . .

این مسائل مثل کف و ریاضت میاید و میگردد . شامه مرتب است  
الته باشد اعیان الهی چون ریاضت و شامه است نباید تفریق صدای  
شامل گردد و معنی خواهد آمد که در اینها تفاوتی ندارد هر دو  
باشد مخم میگردند بکمال قوت قیام نمایند زیرا این نفس مانند شایسته  
وینکان با این است اسد غالب و غریب این ظاهر آشکار شود . .  
شخصی برین اعتراض نموده که تمدن الملك چرلز شد و حال آنکه باید  
جمیع طوائف عالم بردوست داشت و کن اینقدر مدخله نموده که نفس  
باین حضرت جهات الله نفوس را طرد نمودند و در کلمات باین نهایت  
قدیرانه عاقلانه و خیرانه مینمایند . جمیع طوائف عالم باید نمایند و بی  
بناخیزد معاشرت و الفت کن نیست زیرا مظهر تیرا بر واقع شود منافقین در هر  
نماید و یکی اسرار الهی را از دیده براندازد الفتی منافقین را اندر است  
که انسان را در او خیره خود پیروانند یا عقرب را در آستین خود منزل دهد  
جمیع حواریون سیح این عهدای اخروی را اجتناب نمودند و همچنین در کتاب  
پولس مطالعه نمائید که چه قدر منع معاشرت با منافقین کرده است .

آیا باید چنین استانی را نهایت شرف و الفت و محبت خود یا آنکه باید نفوس را از  
چیز نفوس حفظ نمود ولی جمیع عالم باید در نهایت محبت و مهربانی باشیم یعنی  
نفوس که نمیدانند نه منافقین زیرا منافقین بشرد قنای عظیمی درین  
آید ما با کسی نرای نمایم نهایتش از آنست که تمدن الملك بیجا بپوشد  
انداخت بدیده فی بود که نزدیک بود یکی بنیان الهی برافند بگزار تویر  
کرد بعد از تویر باز فساد کرد نهایت بلغاری در جزا و مرقوم گشت که تمدن  
نور است معاشرت با او جائز نیست و اگر چنین نمیشد بنیان الهی یکی در  
ظهران نفوس میگفت این بعد از مقصدی جز غیر مجموع عالم انسانها اما  
اگر هر قدر تمدن الملك هجوم کند هجوم بر آنم که اجتناب نمایم و اگر نکند عند  
الله و عند الملک سلام اما اگر نفسی خردی بر نفس من وارد آید نه مرادته  
و لو عضوی العصای را قطع نماید تو را عفو قیام و نهایت مهربانی با او بر آنم  
دشمن را دوست بشوم اما اگر نفسی ضایع را الله رساند او را دوست بشوم  
و اگر دهنی بر او الله وارد آید البته تمکین نمایم . . .

دوستان الهی و محترمان

نموده و لعل بعضی نفوس نیز میگردند که صفات آسمانی آمد و انصاف را از خود خاشاک  
باز کرد آن صفات آسمانی کمال محبت و شفقت و مهربانی را در این زمین پدید آورد

نمود نفوس و بعد تم پاک و درین زمین افشاند و کم سبز و خرم شد کنگر  
نفس این بود که توده توده جزئیها تشکیل دهد و نفس که برکت آسمانی  
هویدا شود نهالهها بر مال غنم هر روز نسیم بویا بر آنها وزید و از زمین  
غمام منایت آید و حرارت آفتاب بر آنها تابید و نفوس را آفتاب نمود  
گفت شماها از جبار دول خدمت این نهالهها بکنید خدمت این کشتی  
نمایند تا نشو و نما ماید و خوشه ها و برکت آسمانی حاصل شود و گفت  
اینطور این نهالهها را آب صید باغبانی کنید تا بشوید . . .

حالا بعضی نفوس آمده اند از کشتی را درو میکنند مگر در چاروی سکنی  
آن دهقان الهی از کشتی را با بر جبهه رسانیده که خوشه دهد و خوشه ها  
جمع شود مگر بدختر تقوی و ارم چه کار در این کارها من حالا  
عطف بخوام نهالهها را بکنند که من حال همین میخواهم هر چه گفته میشود که  
او رفیق و صفا و جنگلی بیایست بر او آثار این چه کاره ای این نهالهها  
پر طراوت و بر لطافت جوام صید من این چیزها را می فهم منت معلوم  
آن علم الهی بر انصاف تو را روشن کرده است می آید یکی یکی خواهد شد و کند  
میگویی چرا چنین میکنی میگوید من تا یکی میخواهم تا سبقت بنایم بر او نزدی  
تا یکی لازم است از چه قدر در انصاف است چه قدر ظلم است چه قدر  
بر یکی است چه قدر مست است که انسان این نهالههای پر طراوت را که با این  
الهی گشته بریده و بیسوزانند . . .

باری مقصود اینجاست که حضرت اعلی و عجله الفدا و جمال بار الهی را با  
الفدا نجات و صدمات و بلیات و عیس و نفوس و لوم دیدند تا این  
نیز دستم نمودند و شوم ترند و با هزار بار او را من آب دادند ماها باید  
بگوشیم تا از کشتی را از سار غیر طریقی محافظت کنیم و آب را بکنیم و غنیمت این نهالهها  
نایم تا با بر دهد و آن مرغ خوشه ها و خوشه های آید نفعی که قطع از  
ما سرای الله هستند و موقر با آن الله و مؤمن با الله هستند آن غنیمت  
و موقر بگوشند تا آنکه این کشت الهی نشو و نما ماید و این نهالهها بر طراوت  
و لطافت بخیزد از روی جان و دل خدمت این کشت مینماید آنوقت  
خوش شاد مینماید نهایت سرور خردی بر آنها روی دهد و شاد  
و بیسوز میگرددند . . .

اجتنبوا عنی الانصاف

عزادند بلسان ظاهر خود و می نموده که :  
اجتنبوا عنی الانصاف و هو ازیری بعینک لا بعین العباد  
لهذا انسان هر چه میباید بعین خودش نظر کند نه بدیده دیگران  
باید خودش حق را حقیقت نماید تا درستی فهمد که حقیقت واقع چگونه  
و لا افوال خلفه ات هر چه در عالم بالقول دارد هر تویی با غرضی  
و اگر چنانچه ما را انصاف میدادند و هر چه حقیقت میکردند اختلاف مینماید  
و جمیع متحد و متفق میشوند شد چه طور شد نفوس که از احوال  
و از مهاجرین و از سلاطه انصاف میدهند با آن شدت و قوت بر نفس  
سید الشهداء روحی له الفدا قیام نمودند همیشه از زبان و حقیقت

نموده و لعل بعضی نفوس نیز میگردند که صفات آسمانی آمد و انصاف را از خود خاشاک  
باز کرد آن صفات آسمانی کمال محبت و شفقت و مهربانی را در این زمین پدید آورد

# از بعد از صعود حضرت علی

## چه کرد؟

حضرت علی علیه السلام بعد از آنکه از مدینه فرار کرد و با یک گروه از یاران خود به کربلا آمد و در آنجا شهادت فرمود. از این جمیع من علی الارض حالا این همه آیات و تفاسیر و خطب و شئون علیه و مناقب آن فرجه جلال مبارک در کتب کاتبان الهی نازل شده آید که در جاهای گوناگون است و وجود این جمیع از خود آن می خواهد از هر در جلی جلال مبارک بگذرند همه میدانند که این شخص از فضل علی بود و نوحی است که آن در کتابخانه لندن موجود است بنوعی مخفی و بی معنی که حتی اطفال مدرسه قبول نمیکند که با آنها نسبت داده شود یعنی از اولیوم آدمی اینها خدا عبارتند باین یکی نوشته شده بعد از شهادت حضرت علی مکتوبی در میان وجود مبارک در بغداد میز سید عیسیان نوشته است باینکه حسین خان مشیر الدوله که بوندی و ثقاتی برساند مضمون این است که این امر بکلی تمام شد و دیگر کسی نیست جز جلال مبارک و پس جمیع کشته و ریشه کند گشتند و بنیاد این یکی بر افتاد حال ریشه اینها جلال مبارک است اگر جلال مبارک از میان برداشته شود بکلی این مردم میشوید زیرا کسی دیگر نیست و حال آنکه میرزا یحیی موجود بود و طبع نام و نشان در سر اینها از شرف و بنام و اثر شده بود و طبع جلال مبارک در بغداد امر را بلند نمود و واضحا مشهور اما مقابل جمیع مثل و نظایر تاوند و بعد از آن تفاهیل بدو شده و صد و هفتاد و سه روز آن عظمت و جلال از بغداد حرکت فرمودند و این نفس از بعد از صعود حضرت علی چه کرد آیات مبارک شخص را تبلیغ نمود یک خدمتی بخدمت حضرت علی که کاری که کرد پشت سر هم عیال گرفت و اوقات خود را با آنها گذرانید حق جاست باین نمود که حرم حضرت علی را گرفت که بنص بیان حرم آن چهل سال در قبریس در نهایت حریت بود آیات مبارک نفس را تبلیغ کرد حال نفسی باین بی عرضه گی میخواست ادعای وجود نماید مثل آن میماند که ذمه در مقابل آفتاب ادعای نماید واقعا چه قدر قیامت قلبی از مردان آن شهادت حضرت علی و این نوع مشغول شدن بله و ولعب چه قدر غفلت است !!

پس از حضرت علی جلال مبارک در زمین تبلیغ میفرمودند و نیز شمشیر آیات صدف میخوانند و او در هزاره ها و احوال و تاریخ بود ...

فصل باختر :-  
از اهم لوازم احتیاج جدید اینست که کتاب مبارک عهد و لوح النعصر را اگر تا حال نیاست نگردد اند از اینها آیات معروف ثابت قدیم بطلیند و همچنین باید فهمیم که کافه اطفال زمین و صایای جلال مبارک را از بر یاد بگیرند و بخوانند.

بپیش بود نیرا میباید مردم انداختند که این شخص حلال ما حق الله و حرم ما حلال الله و ترک الصیام و ترک القلوة و ترک الجهاد و ترکین و بیعتی و باین جهتهاست که در میان آن حضرت میفرمایند اشهد بانك اقتال الصلوة و اتيت الزکوة بافی هفتصد نفر از علماء مکر کردند که این شخص از دین جدش برکشته لهذا بر هر مسلم قتل واجب بیند که چه قدر امر را مشتبه کردند حالا العیاذ بالله آیا حضرت از دین جدش بر گشته بودند بر عکس نزوح و دین جد خود را می نمود جانش را بیل وین الله خدا کرد همیشه این نوع روایات است که کار آنرا بکند علی الخصوص و حق که من دون بیته و برهان باشد مردم هم لیکریت شنیدن باور میگردند مثلا عمر ابن سعد ابن عمر پس بعد و قاصرات کسیکه جمیع ایران را با سلام فتح کرد همینها است این اس انسان مالک که از عظم اصحاب حضرت رسول بود چگونه امر بر آنها مشتبه شد اما آنکه قوی حقیقت کند بر اصل مطلب آگاه می شود مادر یک سبلی شوی میکنیم کاری بکسی نداریم ...

## عبدالبهاء مبین جمیع کتب الهی

در یک نوعی که بافتار یکی از یاران امریک فلان شده در این باره میفرماید

### هو الله

ای کتابت بر ایمان نامه شماره سید بنصر کتاب اقدس و صبح کتاب عهد عبدالبهاء مبین جمیع کلمات و کتب جلال مبارک است که کتاب اقدس شما و این سله پیش نویسی که مطلع بر عهدان و لوح هستند واضح و عیان است و اگر چنین نبود هر کس بهر نوع خود تفسیر و خود و تفسیر خویش را شرح بر تفسیر دیگران می نمود و بسبب آن غلطی میشد ...

حال وقت تفسیر نیست وقت تبلیغ است جمیع احباب باید در تبلیغ بکشانند زیرا تبلیغ سبب هدایت و علی الاضرات تبلیغ برب رشتانی عالم است تبلیغ سبب هدایت عالم انسانی است تبلیغ سبب تأییدات تفاسیر اقدس است این است عظیم و کثر اگر نفسی از این آیات الهی بخواند و بیانی بنماید که ضرر بار نداشته باشد با و عمر عمر نماید صحیقت می نماید ...

## عبودیت که ظل علی و میثاق

در این و غیر میفرمایند

عبدالبهاء را نهایت آرزو عبودیت این تطاهر حقیقت الهی است و نهایت آمال جا نفاش و شهادت کبری در سبیل آنان ... من بعبودیت استان مقدس با صافات غایم این جوهر نور ساطع جبین من است و گوهر خشنده صدف قلب عزیز من و سراج چراغ جانم نمکین این است نهایت غریب ترین ولی جمیع را در ظل علی و میثاق محشر نماید تا بکلی برده خویش را از من بشنایند و باراه که میثاق حاکم کنند این است طاعت بعبودیت الهی از استانی استانی از سبب



# وَيَكُونُ نَوْرُ الْقَمَرِ كَنَوْرِ الشَّمْسِ

از فرزند دیزجر العلم من اورك لقاء به آقا میرزا ابوالفضل گلایگانی در خصوص کرمیشاق میفرمایند :-

و همچنین نظر فرمایند در اصحاح طین از سفر شعیب آنجا که در این اصحاح اولاً انجمله مصائب و آلام بر نفس اسرائیل خبر میدهد و پس از آن از ظهور موعود اخبار میفرماید ؛ و یکون نور القمر کونور الشمس و الشمس یکون سبعة اضعاف کونور سبعة ايام فیوم یجیر الرب کسر شعبه ریشی برضیهم یعنی روزی که خداوند شکستگی قوم خود را خواهد بست و بر احضار ایشان از شفاعتیت خواهد نمود نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد و نور آفتاب هفت بار مضاعف مانند نور هفت روز خواهد گشت و این آیه بشیرت بر آنکه در یوم ظهور انوار شرف از شمس حقیقت به هفت مرتبه از ظهور قبل افزونتر خواهد گشت و اشعه ساطعه از قمر ولایت که فرع منشعب از اصل قریم است مانند اشعه ساطعه از شمس حقیقت خواهد بود و این آیه مذکوره در سفر مقدسه راه گنج غافل نمی تواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید چه منتها گنج بین النقیضین می شود زیرا که ممکن نیست در یوم ظهور موعود هم شمس و قمر مظلم و تاریک شود و هم نور قمر مانند نور شمس و نور شمس به هفت مرتبه مضاعف گردد لذا نزد اشعایی که قلوب غیاطی و مظلم و قلوب بعینت در غایت وضوح ثابت است که در یوم ظهور موعود شمس و قمر دیانت سابقه مظلم و تاریک و منشوخ خواهد شد و شمس و قمر ساء و زنجید در غایت اشراق و سطوح طلوع خواهد نمود چنانکه هر نفس نیک بحق که سرتبه بیچارگی و فقیرت و عدم قدرت بر مسافرت خواند و بهجرت الی الله تیان نمود بمشاهده همین انوار با صره فانز گشت و از اشعه این نیز مشرق صدر و فوآدش منشخ و منور شد **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**

در این مقام اشعای الله بجا میفایم که در این کفر قدری متفق فرمایند و بنظر تحقیق بنگرند که نیز مشرق با نفع ساطع التوحیدی را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیا نیاده از دو هزار و پانصد سال قبل بمبارت و یکون نور القمر کونور الشمس وجود مبارکش استوار و در قرآن کریم و فرقان عظیم بقوله جل و علاه الشمس و ضیئها والقمر اذا نزلها بوجود نسووش ستم یاد نموده و عظمت مقام عمود و رفعت لوا معتقدین را با نبیات عظیمه همیه بیان نموده است ناقضین محمد الله و اکثین مشاق الله بمسای باطله و دسائس دنیته

خود میخوانند خلق را از توجه بوجه منیرش منوع و اینها دعاء و تاضیل کنند و مرکز مشاق را محوید دهند و خود بر صفت طیبور لید و نظلمت ضلالت طائر آیند با هر یک در تفسیر کتاب مفسر می مطاع المرأی کردند و در ردین حضرت مرتباً امرباب مجتهدی فاذا الحكم شوند زهی تصور باطلر به زهی خیال کمال .....

بامع بر اهل بها و اصحاب سفته حسرا که از شرب عذب ابقان آشامیده و از رشحات بیان رحمان شراب گشته اند مثبه نشود و تخلیط و تمویر ناقضین و ناکثین پس از تفسیر و تبیین معانی شمس و قمر در ابقان شریف و سایر الواح مقدسه بر احدی مخفی و پستور نماید و نیز با نفع بکلام واهی فارغ زائل و آفل نگرود **وَهَبْنِي قَلْبًا رَاضِيًا لَكَ**  
**أَيُّعَى الْعَالَمُونَ عَنِ الضِّيَاءِ**

## العهد مخصوص

از عبارات بیغده حضرت شیخ الرئيس در خصوص عهد

قوله :-

**العهد مخصوص و ذی الامر منصوص**  
**و يحفظ الله عهدة من بشر اللصوص**  
**الدينهم في حوائج الشفاعة نصوس**

## أنايئة الشيطان عليتك كفرة !!!

من زلم من اورك لقاء زبیر آقا محمد مصطفی بغدادی قلی

خلیجی ان الحاسدین تهاقوا  
علی نقض عهد الله من شدة البغض

**نقولون رؤراً و الأبطال قولهم**  
**ولا یزغوا و أعما افتروه من الرخص**  
**یریدون نقض العهد العقدیة**

**من الله ما بین السموات و الأرض**  
**وظنوا بان الدین خیرة الدنیا**  
**و اکثرهم قد صارت یعتق بالنقض**

**وکن أمر الله قد غلب الوی**  
**وقد خسر الشیطان أوجاه للنقض**

**أنايئة الشيطان عليتك كفرة**  
**وقد ظهرت في أكبر نقض محض**